
فرهنگ درست نویسی سخن

به سرپرستی دکتر حسن انوری

تألیف

دکتر یوسف عالی عباس آباد

مسئولان امور فنی

شیرین تیاژ، سعید (حروف نگاری)
آقاچانی، سینا (صفحه آرایی و امور رایانه)

آ

آب‌داده / آب‌دیده

«آب‌داده» ویژگی فلزی است که آن را آب داده باشند:

تدیبری می‌اندیشم که شمشیری آب‌داده به دست
بیاورم. (قاضی: دن‌کیشوت ۱۵۴)

«آب‌دیده» در معنی «خیس، تر»، «تباه و فاسد شده در آب» و به مجاز در معنی «سختی‌دیده و آزموده، سرد و گرم چشیده» به کار می‌رود.

من در تحمل رنج و آلام آب‌دیده‌ام. (قاضی:
دن‌کیشوت ۲۵۵)

حوادث پیوسته‌ای که بر این کشور گذشته،
مردمش را آب‌دیده‌تاریخ کرده است. (ندوشن:
ایران و تنه‌ایش ۲۶)

← واژه‌های مشابه

آب‌دیده / آب‌داده

← آب‌داده / آب‌دیده

← واژه‌های مشابه

آبونمان / آبونه

«آبونمان» واژه فرانسوی و به معنی «اشتراک» و «حق اشتراک» است. این کلمه از لحاظ دستور زبان اسم است ولی در زبان فارسی اغلب آن را به غلط به صورت صفت به کار می‌برند. برای مثال می‌گویند: «من فلان روزنامه را آبونمان هستم.» بدیهی است واژه صحیح خارجی در این مورد لغت «آبونه» است نه «آبونمان». (هادی خراسانی: مجله وحید، شماره ۲ دوره ۱۰)

آپاندیس / آپاندیسیت

«آپاندیس» واژه فرانسوی و به معنی «زائده کرمی‌شکلی که از ابتدای روده بزرگ خارج می‌شود» است. آنچه بیماری ایجاد می‌کند، تورم «آپاندیس» است که «آپاندیسیت» نامیده می‌شود. در زبان فارسی اغلب درباره کسی که دچار

این بیماری می‌شود، می‌گویند: «فلانی آپاندیس دارد» در حالی که این جمله غلط است چرا که همه افراد حتی اشخاص سالم «آپاندیس» دارند. در این مورد باید گفت: «فلانی آپاندیسیت دارد.» (هادی خراسانی: مجله وحید، شماره ۲، دوره ۱۰)

آتشکده زرتشتیان

«آتشکده» مکانی است مخصوص زرتشتیان؛ و در آنجا آتش مقدس را نگهداری می‌کنند و به عبادت و انجام آیین‌های مخصوص می‌پردازند. بنابراین با ذکر آن نیازی به آوردن «زرتشتیان» نیست.

← حشو

آتش گشودن (انگ.: To open fire، فر.: Ouvrir le feu)

این عبارت و عبارتهایی مانند: به آتش بستن، به آتش کشیدن و زیر آتش گرفتن گرت‌برداری از زبان انگلیسی و فرانسوی است. در زبان معیار بهتر است به جای آنها از: آتش کردن، تیراندازی کردن، شلیک کردن و... استفاده کنیم.

← سمرته برداری

آتی

واژه‌های «آتی و آینده» به «زمان پس از زمان حال» و «هر چیز که پس از زمان حال خواهد رسید» گفته می‌شود بنابراین

این دو واژه را نمی‌توان در وصف واقعه‌ای که در گذشته روی داده است به کار برد:
نمونه غیرمعیار: در آن شورا خلیفه آتی (آینده) را تعیین کردند.
نمونه معیار: سال آتی به مکه مشرف خواهم شد.

آج / عاج

آج [ʔā] به معنی «برجستگی‌های سطح چیزی» است مانند آج لاستیک اتومبیل، آج سوهان و...
عاج [ʔā] کلمه‌ای عربی است و به «دو دندان پیش بالایی فیل‌ها و بعضی پستانداران دیگر مانند گراز و کرگدن» گفته می‌شود:

کرسی‌ای که به او نشان می‌دهند تا بر آن بنشیند، یک پارچه از عاج است. (قاضی: دن‌کیشوت ۵۶۲)

تالار آینه که فرمان‌روای جوان در آنجا بر تخت خواب عاج مرصع در میان ملافه‌های حریر و بالش‌های پر خفته بود در عطری ملایم غوطه می‌خورد. (زرین کوب: نقش بر آب ۱۱۸)

← واژه‌های مشابه

آجل / عاجل

آجل [ʔajel] به معنی «زمان آینده» است.
عاجل [ʔajel] به معنی «زمان حال» است:
[خیام] به اقتضای خویش لذت عاجل را بیشتر اهمیت می‌دهد و نگران وحشت آجل نیست.

(زرین کوب: با کاروان حله ۱۳۷)
آنچه در عاجل او را به کار آید، دوست است و آنچه در آجل منفعت آن را زوال نیست، دانش.
(دراوینی ۱۶۲)
← واژه‌های مشابه

آخر چهارپایان

← آخور چهارپایان

← حشو

آخور چهارپایان

«آخور» به معنی «جایی در طویله برای خوراک دادن به چهارپایان» است. بنابراین با ذکر آن نیازی به آوردن «چهارپایان» نیست.

← حشو

آدمک کوچک

پس از کلمه‌های مرکبی مانند: «آدمک، اتاقک، برجک، پسرک، تشتک، چاهک، دخترک، شهرک، کلاهک، مرغک، بازارچه، باغچه، حوضچه، صندوقچه، قالیچه، ناوچه» که جزء پسین آنها نشانه تصغیر (ک، چه) است، نیازی به آوردن صفت «کوچک» نیست.

← حشو

آذوقه / آذوقه

این کلمه ترکی است و در معنی «خورد و خوراک ذخیره شده برای مصارف روزانه یا برای سفر» به کار می‌رود و املای آن به هر دو صورت یعنی با «ذال» و «زاء» درست است:

می‌بایست علوفه و آذوقه دستی بدهند که گران تمام می‌شد. (ندوشن: روزها ۴۱/۱)
کوروش چون کار را سخت دید... امر داد شترهایی را که حامل بار و بنه و آذوقه بودند از بار خلاص کنند. (اقبال: مقالات ۱/ هفتاد و دو)

آرایه / آرائه

«آرایه» کلمه فارسی است و املای آن به همین صورت یعنی با «ی» درست است:

مردی ثروتمند و کم و بیش برازنده... که با کوشش بسیار توانسته است... همراه دیگر نشانه‌های قدرت، چیزی از همه‌گونه آرایه‌ها برای خود بخرد. (به آذین: جان شیفته ۲۳۰)

آزمایشات

← جمع واژه‌های فارسی به شیوه عربی ← ۱

← جمع با «ات» ← ۲

آذوقه / آذوقه

← آذوقه / آذوقه

آسان گذار / آسان گزار

«آسان گذار» به کسی می‌گویند که با مسائل و مشکلات آسان برخورد می‌کند و املای آن به همین صورت یعنی با «ذال» درست است:

فرانک، مانند همیشه خود را زیرک و آسان گذار و صمیمی نشان می‌داد. (به آذین: جان شیفته ۲۳۲)

نیز ← گزاردن / گذاشتن / گذشتن

آسیب شناسی / آسیب شناختی

← شناسی / شناختی